

■ **علیرضا محمدی**

**شهید جعفر طالبی متولد سال ۱۳۳۶در سرریش آباد کردستان بود. تربیت در خانواده‌ای مذهبی باعث شد در جوانی جذب نهضت حضرت امام شود و بعد از پیروزی انقلاب، به عنوان یکی از اولین نفرات، به پیشمرگان کرد مسلمان بیبوند و سپس به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آید. شهید طالبی را باید یکی از شهدای نامدار خطه کردستان بدانیم که در پرورنده جهادی‌اش سمت‌هایی چون فرماندهی پیشمرگان در کامیاران، فرماندهی نیروهای سپاه در منطقه موچش و همینطور تاسیس سپاه قروه دیده می‌شود. گفت‌وگوی ما با مصطفی طالبی فرزند شهید را پیش رو دارید.**

■■■■

**از پدرتان به عنوان یکی از اولین نیروهای پیشمرگ کرد مسلمان یاد می‌شود. ایشان رزمندگی را از چه زمانی شروع کردند؟**

پدرم موفق پیروزی انقلاب یک جوان ۲۱ساله بود و از جوان‌های انقلابی کردستان به شمار می‌رفت. همان سال ۵۸ به عضویت پیشمرگان کرد مسلمان درآمد. قبلیش هم به عنوان یکی از اولین نفرات، به عضویت کمیته‌های انقلاب اسلامی در آمده بود. پدرم از همان ابتدا با سپاه همکاری می‌کرد و در مقابل ضدانقلاب می‌جنگید. چند سال بعد در سال ۶۱ رسماً به عضویت سپاه درآمد و تا زمان شهادتش در این نهاد انقلابی خدمت کرد.

**گویا ایشان در سپاه مسئولیت‌هایی هم بر عهده داشتند؟**

بله، پدرم خدمت سربازی‌اش را قبل از انقلاب پشت سرگذاشته بود، چون آموزش نظامی دیده بود، فرماندهان از تجربیات او برای فرماندهی تعدادی از نیروها استفاده می‌کردند. فرماندهی نیروهای انقلاب در کامیاران، فرماندهی سپاه در منطقه موچش، بنیانگذار سپاه قروه و… بخشی از فعالیت‌هایشان به شمار می‌رد. ایشان از سال ۵۸ تا ۶۱ که به شهادت رسید، تمام هم و غمش را مبارزه با ضد انقلاب قرار داده بود. بچه‌های رزمنده و جبهه‌رفته‌ها می‌دانند که اوج فعالیت ضدانقلاب در همین منطقه (۱۳۶۱– ۱۳۵۸) بود. یاد باد در مدت این سه سال، سرتا‌سر کردستان را رفت و هر جا که به ضدانقلاب برخورد، با جدیت تمام با آنها جنگید.

**پدرتان در چه تاریخی به شهادت رسیدند، آن زمان شما چند سال داشتید؟**

پدرم در تاریخ ۲۵ آذرماه ۱۳۶۱ در روستای دکن به کمین ضدانقلاب خوردند و به همراه ۱۲ نفر از همرزمانش به شهادت رسیدند. شاهدان می‌گفتند پدرم در لحظه شهادت تا آخرین فکشتنگ با ضدانقلاب جنگیده بود. به گفته همرزمان پدرم، ضدانقلاب با آرپی جی ماشین رزمندگان را مورد هدف قرار می‌دهند. پدرم به همراه شهید عباس محمدی می‌توانند از ماشین‌های خارج شوند و در سه جهت با عوامل ضدانقلاب درگیر می‌شوند. آنها تا آخرین گلوله مقاومت می‌کنند و در نهایت به جمع یاران شهیدشان می‌پیوندند. در زمانی که پدرم شهید شد، من یک سال و نیم سن داشتم و متأسفانه خاطره‌ای از آن روز را

■ **غلامحسین پهبودی**

**سردار شهید حاج‌علی اصغر محراب از همرزمان سردار شهید محمد محمود کاوه و از بنام‌ترین رزمندگان شهسهر مشهد به شمار می‌رود. وی فرماندهی تیپ قائم(عج) را بر عهده داشت. این تیپ را شهید کاوه در کنار لشکر ویژه شهدا تأسیس کرده بود و فرماندهی‌اش**

**را به محراب سپرد. کمی بعد شهید محراب تیپ قائم را به تیپ مستقل انصار(الضاح) از تقا بخشید، اما با وجود خدمات بسیاری که شهید محراب در این تیپ انجام داد، اکنون کمتر نامی از وی در تاریخ دفاع مقدس بر جای مانده است. به مناسبت ۳۰ دی ماه سالروز شهادت سردار حاج‌علی اصغر محراب در جریان عملیات کربلای ۵، خاطرات تعدادی از همرزمانش را تقدیم حضورتان می‌کنیم. شهید محراب متولد ۱۵ مردادماه ۱۳۴۰ در مشهد بود که به تاریخ ۳۰ دی ماه ۱۳۶۵ در منطقه دوئیجی عراق به شهادت رسید.**

■■■■

■ **کاک محراب**

پیشمرگان کرد مسلمان شهید محراب را «کاک محراب» صدا می‌زدند، حتی بسیجی‌های تازه وارد هم شهید را به همین عنوان صدا می‌زدند. برابم سؤال شده بود که چطور پیشمرگان همه ما را با پسوند برادر صدا می‌زنند اما شهید محراب را «کاک محراب» لقب داده‌اند. بالاخره از یکی از فرماندهان علتش را پرسیدم، گفت: در یکی از عملیات‌ها که در عمق مناطق اوده به وجود دشمن انجام گرفت و به مدت سه روز هم طول کشید، عبادت و راز و نیاز محراب را زیاد می‌دیدیم. او در هر لحظه آماده کمک و رفه گره‌گور عملیات بود. به‌خاطر همین نام او را کاک محراب گذاشتیم.

## مقاله‌های مرتبط

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۸۱

**گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید جعفر طالبی از شهدای بومی استان کردستان**

# ولایتمداری را از پدری آموختم که هرگز او را ندیدم



به یاد ندارم. وقتی کودک بودم غیبه می‌خوردم که می‌دیدم دوستانم همراه پدرهایشان به مدرسه می‌روند، اما من به تنهایی باید مسیر مدرسه و شهر را طی می‌کردم و از محبت پدر محروم بودم. به مرور زمان واژه شهادت و عظمت آن را بیشتر درک کردم و هر چند نبود پدر آزارم می‌داد، اما احساس غرور و افتخاری داشتم که نمی‌توانم با کلمات آن را بیان کنم.

**سعی کردید از همرزمان پدرتان در مورد ایشان و حضورش در جبهه بیشتر بدانید؟**

اتفاقاً من با چند نفر از همرزمان ایشان در ارتباط هستم. یک خاطره جالب از یکی از همرزمان پدرم شهیدام که خیلی وقت‌ها آن را با خودم مرور می‌کنم. ایشان می‌گفت در یکی از درگیری‌ها، آرپی‌جین جزن بود و یکی از تیربارهای دشمن مدام آتش می‌ریخت. شهید جعفر طالبی به من گفت با آرپی جی، تیربار دشمن را بزن. ما در ارتفاع پایین‌تری نسبت به دشمن قرار داشتیم، موقعیت طوری نبود که بتوانم شلیک

## روزنامه جوان | شماره ۶۱۲۶

مادربزرگم همیشه می‌گفت پدرت از همان کودکی حواسش به فقرا و آدم‌های ندار بود. یک روز وقتی پدرت از مدرسه به خانه برگشت، متوجه شدم جوراب و دستکشش را همراه خودش نیاورده است. روز بعد دیدم کنش را همراه خودش نیاورده است. پرسیدم پسرم تو هر روز یکی از لباس‌هایت را گم می‌کنی؟ مگر در مدرسه چه خیر است. در جواب من گفت بچه یتیمی در مدرسه مادرش می‌خواند. متوجه شدم که لباس گرم مناسب ندارد و از سرم‌ماذیت می‌شود. از این موضوع خیلی ناراحت شدم و تصمیم گرفتم لباس‌هایم را به عنوان هدیه به او بدهم. مادربزرگ می‌گفت شما فکر می‌کنید وقتی یک نوجوان در زمان نوجوانی خودش این گونه در مقابل دیگران احساس مسئولیت می‌کند می‌تواند در بزرگسالی نسبت به مسائل رخ داده در اجتماع و کشورش بی‌تفاوت باشد. همین احساس مسئولیت بود که باعث شد بابا اسلحه به دست بگیرد و به رغم تهدید مکرر ضدانقلاب، علیه آنها بجنگد و نهایتاً به شهادت برسد.

دوست دارم سخن پائینی را از زبان یکی از همرزمان بابا بگویم. ایشان می‌گفت شهید طالبی در بحران‌ها و مشکلات صبورانه، با درایت و قاطع برخورد می‌کرد و اصلاً از مشکلات فرار نمی‌کرد. نمی‌ترسید و



خیلی نرم و آرام مشکلات را حل می‌کرد. همیشه به ما توصیه می‌کرد که «برادران عزیزم، میادا جبهه را خالی کنید و بدانید که این فرصت غنیمت است. برای همه ما که باید از آن استفاده کنیم و باید راه شهیدان را ادامه دهیم، میادا در مقابل مادیات‌های خدای نکرده بیازید و راه امام(ره) و شهیدان را ادامه ندهید.» پدرم در کنار رزم، کارهای فرهنگی زیادی می‌کرد. در مراسم دعا و زیارت عاشورا شرکت داشت. علاقه خاصی به قرآن و معارف دینی داشت. کوچکترها را دور خودش جمع می‌کرد و با صوتی زیبا برای آنها قرآن می‌خواند و برای کسی که قرآن را زبیا می‌خواند جایزه تعیین می‌کرد. پدرم یک لایتمدار واقعی بود و می‌توانم بگویم من ولایتمداری را از پدری آموختم که هرگز او را ندیدم.

این گردان به فرماندهی شهید محراب تشکیل شد. مقرش هم دورتر از یادگان شهید بروجدی بود. وقتی به سمت سه راه نغده می‌رفتیم به یادگان آنها می‌رسیدیم. یادگانی که هنوز هم پس از سال‌ها کاربرد نظامی دارد. این یگان به فرماندهی حاج‌علی اصغر محراب عملکرد قابل قبولی داشت. در ابتدا نامش به گردان حضرت قائم موصوف شد. بعدها به تیپ ۷۲ قائم و سپس به تیپ انصارالرضا تغییر نام داد. از ابتدا هم فرمانده‌اش «شهید محراب» بود.

■ **شهید محراب و عملیات کربلای ۲**

شهید محراب و تیپ قائم در عملیات کربلای ۲ هم حضور داشتند. البته پدافند لشکر ویژه شهدا بودند و پس از شهادت شهید کاوه همچنان مأموریت‌های محوله را انجام می‌دادند. در عملیات کربلای ۲ حاج محمود کاوه فرمانده لشکر ویژه شهدا به شهادت رسید. ۱۰/۶۱۰/۱۳۶۵ سردار محمود کاوه بر اثر اصابت ترکش خمپاره ۶۰ آسمانی شد. وقتی حاج علی اصغر محراب خودش را بالای پیکر بی‌جان فرمانده‌اش رساند، چندبار او را صدا زد. چنان بی‌تاب شده بود که سرش را دوبره به زمین کوبید. به طوری که خون از دماغش جاری شد. سپس پیکر کاوه را در آغوش کشید و بوسید و پیکرش را روی دوشش گذاشت. این دور زنده از سالیان قبل با هم بودند و عملیات‌های متعددی را در کنار هم گذرانده بودند. اما اکنون تقدیر اب‌ظهور رقم خورده بود که محراب، پیکر کاوه را بر دوش بکشد. فرادای آن روز شهید محراب در صف تیپ مستقل قائم برای رزمنده‌ها سخنرانی کرد و خیر شهادت کاوه را به نیروهایش داد.

**راوی یکی از همرزمان شهید**

■ **شهادت در کربلای ۵**

کربلای ۵، شهید حاج‌علی اصغر محراب بود. در این عملیات،

یگان ما شهرفک دوئیجی عراق را تصرف کرد. از این شهرک هم‌عبور کردیم وهمچور لشکر ۲۱ امام‌رضاع)خطیابفندی تشکیل دادیم و مستقر شدیم.این درحالی بود که دیگر نیرویی برای مانمانده بود.بیشتر بچه‌ها به شهادت رسیده یا به سختی مجروح شده بودند. ۳۰ دی ماه ۱۳۶۵، حاج‌علی اصغر محراب در همین شهرک دوئیجی به شهادت رسید. محراب یکی از دست‌پروردگان سردار شهید محمود کاوه بود که همانند فرمانده‌اش در حالی به شهادت رسید که کوله‌باری از زنج‌های میدان نبرد را به همراه دنیایی از فتوحات و پیروزی‌ها با خود به يدک می‌کشید. او همانند شهید کاوه در حالی شهید شد که از همه جلوتر به خط مقدم بود.او با صدای خس‌خس سینه شیردل و شیمیایی‌شده و چشمان خونینش باید استراحت می‌کرد.وبه خط مقدم نمی‌آمد.مانند چند نفر دیگر که آنهاهم شیمیایی شدند و رفتند.اما محراب مانند غیرت و تعصب و حیمت بی‌مانندش مانع از آن شد که استراحت را به میدان جهاد ترجیح بدهد.او بستر مجروحیت را رها کرد و تا آخرین نفس جنگید و مردانه به شهادت رسید.

**راوی: سردار علی صلاحی**

■ **فرایز از وصیتنامه شهید محراب**

ای خدای مهربان!دیگر خسته شدم. تاکی زنده بمانم و شاهد باشم که بهترین یاران امام و دوستانی همچون بروجدی، ناصر کاظمی، علی ق‌دی، محمود کاوه،امیر عباسی، ولی‌زاده، یزدانی، کشمیری، مفرغی،بی‌غم، رضابوطبال،زاده،سورایی، توکلی، احمد و دیگران در کنارم شهید می‌شوند و دم نزنم؟ و همیشه این راه طولانی از جبهه تا منزل را بیپایم، و در هر عملیاتی باوری را از دست بدهم همین طور احمد، پسر خواهرم، که باوری بالارزش برای من در جنگ با ضد انقلابیون بود شهید شد و مرا تنها گذاشت...

**خاطراتی از سردار شهید حاج‌علی اصغر محراب به مناسبت سالگرد شهادتش در ۳۰ دی ماه ۱۳۶۵**

# دست‌پرورده کاوه در دوئیجی آسمانی شد



**راوی: حاج حسن خرمی**
■ **تشکیل تیپ حضرت قائم(عج)**
تشکیل تیپ حضرت قائم(عج)از یادگاری‌های شهید محمود کاوه است. ایشان فرماندهی تیپ قائم را به شهید محراب

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۲۶

				۱					
		۹		۱	۲	۸			
		۷		۹		۳			
		۸		۴	۷	۲			
		۶		۲	۸	۶			
		۹							
		۷		۴	۹	۲			
		۴		۳	۴	۷			
		۳							

■ **پاسخ جدول شماره ۶۱۲۵**

د	۷	۵	۸	۷	۸	ب	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۵	۷	۷	۸	د	د	د	د
۸	۸	۷	د	ب	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	د	ب	۵	۸	د	د	۷	۱	۱	۱
۷	۱	۸	د	۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۷	د	۸	۵	ب	۸	ب	۸	۸
۱	۱	۱	۱	۷	د	۱	د	د	د	د
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۲	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۳	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۴	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۵	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د

۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۳	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۴	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۵	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۶	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۷	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۸	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۹	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۰	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۱	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۲	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۳	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۴	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۱۵	د	د	د	د	د	د	د	د	د	د

**از بالا به پایین**

■ **۱**–جانور افسانه‌ای – خنجر – میز قرآن خوانی – شیشه دهان گشاد۲– گشوده – شاعر بنام ایرانی ملقب به خاتم‌الشعرا –اجازه – پیمانه ■ **۳**– حرکت آونگی داشتن و تاب خوردن – هنگام – محلول حشره‌کش■ **۴**– مرد بی‌زن – ربیع – گرفته و بی‌حال■ **۵**–نوعی پخت غذا – داد و فریاد مردم – میوه خوب■ **۶**–حشره انگور – تهوع – هرگز عرب – اسم آذری■ **۷**–بند تنبان – پایداری – همانندی■ **۸**–نژاد اصلی مردم عرب – اصول و قوانین دین – صحنه‌های پر زد و خورد در فیلم■ **۹**–سرخ روشن با ته رنگ قهوه‌ای – کاشف سیاره اورانوس – ضربه سر فوتبالی■ **۱۰**– ورزش یک‌رقمی – حرف فاصله – پدر بزرگ – دشمن سخت■ **۱۱**–مقابله علیه – ترعه – برگزیده■ **۱۲**–از حیوانات – آب انگلیسی – موش خرما■ **۱۳**– حالت انزجار – لنگر گاه کشتی‌ها– از مظهرات ■ **۱۴**– معجزه در قرآن – خیرگزاری عربستان – نظر و ایده – نه ته پیاز نه سرپیاز■ **۱۵**– نقش تئاتری – چانه– برادران انگلیسی که در دوره مغویه نحوه استفاده از توپ را به ایرانی‌ها آموزش دادند – جامه نو